



زندگینامهٔ درویش عبدالمجید

- درویش به روایت تاریخ
- درویش به روایت درویش
- ارائه اسناد و نقل روایات
- زادگاه درویش، مهاجرت
- اوضاع سیاسی و فرهنگی دورهٔ زندیه
- سفرها، اقامت
- درویش عبدالمجید هندی (یک شوخی)
- فقر و تنگدستی
- فروتنی و تواضع درویش
- شاعری، تخلص و سبک شعر
- بیماری، فوت و آرامگاه





فصل دوم



زندگی‌نامه درویش عبدالمجید

درویش به روایت درویش

بدین‌گونه است که هیچ‌کس درویش را در نیافت، مگر برای قطعه‌یی یا بیاضی. اکنون برای بازشناسی روزگار او یک راه مانده است، درویش عبدالمجید واقعی را باید در میان آثار ارزشمند و تاریخی‌اش جستجو کرد، آنجا که از بدعه‌دی ایام، بیماری، فقر و تنگدستی شکایت‌ها دارد و از بی‌وقوفی و بی‌انصافی مردم زمانه حکایت‌ها. هر قطعه‌اش داستانی است از زندگی پر تلاش و آکنده از رنج و اندوهی که مردی بزرگ چون او، بر کوهوار شانه‌هایش به دشواری می‌کشد. بی‌گمان مطالبی است که هر خواننده‌یی را منقلب می‌کند. همان دست‌نوشته‌هایی که حتی دوستان و معاشران‌ش با بی‌اعتنایی از کنار مضامین اندوهبار آن گذشتند و انگیزه گلابه‌های بعدی او را با خوانندگان آثارش فراهم آوردند.

بدین‌ترتیب است که قطعات استاد، گذشته از ارزش‌های هنری، با توجه به مضمون آن‌ها، به مثابه زندگی‌نامه واقعی درویش است به روایت درویش. روایتی آگاهانه از لحظه‌های خوش و ناخوش زندگی او که در برابر چشم تذکره‌نویسان، از دیدشان پنهان و پوشیده مانده است. از آنجا که رنج‌های او عمیق و انسانی است، گویی آنان نامحرم به این درد و رنج بوده‌اند، اما درویش فریاد می‌زند، نه برای آنان که با وی بودند و دور از او، بلکه در برگ‌برگ تاریخ فریاد می‌زند: «حضرات! فریاد و هزاران فریاد...» ← متن کامل در بیماری و فوت

ارائه اسناد و نقل روایات

در این فصل با استناد به اسناد و مدارک (نامه‌ها، عریضه‌ها و یادداشت‌های) باقی‌مانده از درویش، به زندگی‌نامه واقعی وی پرداخته و با توجه به مقالات و تذکره‌هایی که تاکنون در این باره به چاپ رسیده است، به نقد و بررسی می‌پردازیم.

نخستین‌بار مرحوم دکتر مهدی بیانی در مجله پیام نو شماره ۶ و ۷ در سال ۱۳۲۷ ش مقاله‌ای درباره درویش منتشر کرد تحت‌عنوان «درویش عبدالمجید شکسته‌نگار» و متعاقب آن انتشارات علمی در سال ۱۳۴۶ ش دیوان عاشق اصفهانی - که یکی از شاعران هم دوره و هم‌نشین درویش عبدالمجید است - را با مقدمه آقای حسین مکی به چاپ رساند، که در مقدمه تاریخی آن از درویش نیز یاد شده است. سپس شادروان



درویش به روایت تاریخ

درباره چگونگی روزگار و زندگی درویش عبدالمجید، اخبار و اطلاعات کافی و درستی در دست نیست. تنها می‌توان به چند تذکره و مقاله که تاکنون منتشر شده، استناد کرد که آن‌ها هم غالباً از یکدیگر رونویسی و روایت شده و آن قدر مختصر و از سر بی‌مهری و یا ناآگاهی تنظیم گردیده که حتی در ثبت بدیهیات نیز دچار اشتباه شده‌اند، چه رسد به موارد مهم.

به هر حال آن‌گونه که شایسته هنرمند بزرگی چون اوست، تذکره‌نویسان و مورخان مطلب بایسته‌ای ندارند و تنها نکته‌یی که تقریباً همگی در آن متفق‌القولند، این است که:

«درویش خط شکسته را نیکو می‌نوشت و در خط ترقی عظیم نموده تا جایی که رونق بازار خط شفیعا را شکست.» پوشیده نیست که نه تنها درویش، بلکه اکثر بزرگان هنر ایران، از طرف مورخان و تذکره‌نویسان مورد چنین بی‌توجهی قرار گرفته‌اند؛ زیرا ملاک ارزیابی آنان بیشتر شعر و شاعری درویش بوده نه خوشنویسی او. چرا که اغلب آنان به رموز و دقایق کار خوشنویسی آشنایی نداشته و از این رو قادر به درک منزلت و اعتبار هنری او نبوده‌اند. از طرفی آنهایی که از خوشنویسی بی‌بهره نبوده‌اند، نیز مطلبی در خور درویش ننوشته‌اند.

حال اگر او در شعر نیز مرتبتی چون حافظ می‌یافت، در تذکره آتشکده لطفعلی بیگ آذر - دوست صمیمی و نزدیک درویش - آنچنان از وی یاد می‌شد که از حافظ! زیرا «آذر» حتی در شرح حال حافظ - این نابغه عالم شعر و ادب - نیز منحصرأ به تحریر چند سطر اکتفا نموده و تصویر روشنی از لسان‌الغیب نشان نمی‌دهد. در حالی که لطفعلی بیگ آذر، تنها مورخی است که دست‌کم به دلیل معاشرت نزدیک با درویش عبدالمجید می‌توانست، شرح دقیقی از زندگی هنری و خصوصی وی به دست دهد.

زادگاه درویش، مهاجرت

زندگیاد استاد ابراهیم بوذری که خود طالقانی الاصل بودند همواره بر مهرانی بودن درویش عبدالمجید تأکید داشتند. روستای مهران زادگاه درویش از توابع طالقان و در منطقه کوهستانی شمال شرق آن واقع است. اکثر اهالی مهران ضمن مباحثات به مهرانی بودن درویش، بیتی را که سینه به سینه فراگرفته و بر زبان دارند در تأیید این مطلب زمزمه می‌کنند:

بنوشته خط به زوررق آسمان نظر

درویش طالقانیِ مهرانیِ المقرّر

ضمناً سالخوردگان مهران^{۲۴} از پدران خود روایت می‌کنند: درویش تنها فرزند خانواده بوده که یتیم بزرگ شده و تأهل اختیار نکرده، لذا عقبایی نیز از وی باقی نمانده است. اما «درویش مجید» فقط در یک قطعه از مرقع نفیس به شماره ثبت ۵۱۱۷ کتابخانه مجلس شورای اسلامی که مسلماً از خطوط استاد است، احتمالاً بر تأهل خود اشاره داشته و چنین آورده است:

«مخدوما، مهربانا خواهید که دو سه روز این محبّ خود را از تفرقه حواس فارغ کنید، قلیل خرجی بهر نحوی که مقدر بوده باشد باید که تدارک کرده شود. خود دانسته، میدانید که شرمندگی عیال بدتر المی است از آلام روزگار که بهیچوجه من الوجوه چاره نمیگردد.» (ص ۱۵۳)

که معلوم نگردید آیا وصفالحال خود ایشان است که ازدواج کرده و از شرمندگی عیال سخن به میان آورده است، یا اینکه این مطالب در حکم نامه‌ای است که درویش آن را از جانب شخص بی‌سوادی نوشته است. (نگارنده)

دکتر مهدی بیانی در قسمتی از مقاله خود در مورد جلای وطن و اقامت درویش عبدالمجید در اصفهان می‌افزاید:

«درویش در مدت اقامت کوتاه خود در اصفهان مورد احترام فضلا و تفقد امرا بوده است و از جمله اشخاصی که به وی ارادت می‌ورزیدند و در رعایت حالش می‌کوشیده‌اند

استاد احمد سهیلی خوانساری در سال ۱۳۶۳ ش با انتشار دیوان درویش عبدالمجید شکسته‌نویس در «نشر ما» نکات مبهم دیگری از زندگی درویش را روشن ساخت.

از مقدمه دیوان درویش به قلم سهیلی خوانساری

«ولادت این شاعر هنرمند در طالقان بوده لیکن سال ولادتش به درستی معلوم نیست و به قرینه می‌توان سنوات ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ ق را حدس زد و چنان که از قرائن پیداست، در نوجوانی از پدر و مادر و خانواده و مسقط‌الرأس خود جدا و دور افتاده و به قزوین آمده، به کسب علم و دانش و خط اشتغال جست و بعید نیست که اقامت قزوین و دور افتادن او از خانواده به سبب مرگ پدر یا مادر بوده است. درویش پس از چندی که به حدّ رشد و جوانی رسید در سلسله خاکسار^{۲۳} به کسوت درویشی و فقر ملتبس گردید. از نسب و خانواده او نام و نشانی نیافته‌ایم. آنچه محقق است بعد از چند سال اقامت در قزوین چون فضای آن جا را برای پرواز مرغ آرزوی خود تنگ دیده بار سفر بسته و درویشانه رهسپار اصفهان شده است.

اصفهان دوران پرآشوب زوال صفویه و تسلط افغانه و بالاخره شکست آنان با خرابی‌های پس از سقوط را گذرانده بود ولی هنوز آثار مرکزیت خود را از هر لحاظ داشت، درویش در این شهر به تکمیل علم و فضل و هنر خط کوشید. خاصه خط را به کمال رسانید. علی‌ای‌حال نوجوانی از خانواده روستایی بی‌اسم و رسم از طالقان برخیزد و برای کسب دانش و هنر، کسان خویش را ترک گفته به قزوین آید و قزوین را برای جولان مرکب زندگی کوچک بیند و میدان و سرزمین بزرگتری آرزو کند، پیداست خداوند این جوان را با چه ذوق و استعداد و نبوغ هنری آفریده است. درویش در اندک مدتی در اصفهان به حُسن خط اشتهار یافت و ذوق و قریحه خدادادی، او را در سلک شعرا در آورده و معروف ساخت.»

۲۴- در تابستان ۱۳۶۶ش که برای دیدار زادگاه حضرت استادی درویش عبدالمجید به اتفاق زنده یاد بهمن توسی به روستای مهران رفته بودم یکی از سالخوردگان آنجا بیتی را که ورد زبان داشت چندین بار در بین صحبت با هیجان برآیم خواند و معتقد بود که در مورد شاعری درویش، دین مطلب ادا نشده و مردم هنوز وی را به شاعری نمی‌شناسند:

۲۳- در هیچ تذکره‌ای اشاره به انتساب درویش به سلسله خاکساربه نشده است ولی این عبارت در دو قطعه به خط شکسته جلی استاد میرزا غلامرضا اصفهانی دیده شده است که قطعات دارای رقم ساختگی «عبدالمجید» است و به احتمال قوی استاد آقای سهیلی به این قطعات است.



فضلعلیخان دنبلی و محمد رشیدبیک^{۲۵} بن فتحعلیخان ارسلوی افشار بوده (ص ۱۵۵ و ۱۵۴) که مخصوصاً مدتی در خانه محمدرشید به سر می‌برده و به پاس میهمان‌داری و مهربانی او برایش قطعاتی می‌نوشته است و بسیاری از قطعات را به نام او رقم کرده، از جمله:

« در روز دوشنبه ذی‌الحجه الحرام ۱۱۷۹ ق در دارالسلطنه اصفهان، در باغ سعادت‌آباد، در خدمت مخدوم حقیقی خود ابن مرحوم فتحعلی‌خان افشار محمدرشید بی‌کا آدم الله قذره‌العالی، تحریر نمود، کمترین بنده با اخلاص عبدالمجید.»
و ظاهراً درویش از وی محبت بسیار دیده است و در قطعه‌ای که به سال ۱۱۷۷ ق به عنوان ماده تاریخ تولد علی‌قلی فرزند محمدرشید سروده، وی را ستوده است.

مخصوصاً لطفعلی بیک آذر صاحب آتشکده را به وی لطف و توجه و عنایتی فراوان و دوستی بی‌پایان بوده است چنان که در تذکره مذکور گوید: « غرض رفیقی است خلیق و مهربان و حریفی است ظریف و نکته‌دان و فقیر را با او کمال صحبت و دوستی بود.»

راجع به اصل و نسب درویش، در اسماء‌المؤلفین و آثار المصنّفین (هدیه‌العارفین) تألیف اسماعیل پاشا بغدادی، که به زبان عربی است، ایشان را « ابن عبدالله » معرفی نموده و او را شاعری متخلص به درویش طالقانی می‌شناسد که دارای دیوان شعر است و در سال ۱۱۸۵ ق در اصفهان درگذشته است.

تاکنون درباره نام پدر استاد در هیچ کتاب و مقاله و تذکره و قطعه‌ای به خط ایشان چنین مطلبی دیده نشده است و صاحب هدیه‌العارفین نیز در باب آنچه نگاشته ذکر مأخذ نکرده است.

اینک مطالب خلاف واقع و متناقض چند تذکره دیگر:

در مثل این است که خاقانی‌ام
عیب من این است که مهربانی‌ام
۲۵- محمد رشید بیک پسر فتحعلی‌خان ارسلوی افشار از سرداران معروف و نام‌وی در تاریخ جنگ‌های این دوران خاصه عهد نادرشاه بسیار آمده محمد رشید بیک و برادرش جهانگیرخان بعد از پدر در اصفهان ساکن بوده و در عهد کریم‌خان از بزرگان این شهر به شمار آمده‌اند در سال ۱۱۹۳ ق که کریم‌خان وفات یافته است و فتنه سراسر عراق را فرامی‌گیرد. محمد رشید بیک و برادرش در، اصفهان دم از استقلال می‌زنند، ذکی خان برادر مادری کریم‌خان بنا به مصلحت، ابوالفتح‌خان پسر بزرگ کریم‌خان را به جای پدر نشانده علمیرادخان همشیره زاده خود را روانه عراق می‌سازد و بسطام خان از سرداران خود را برای خاموش کردن آتش فتنه محمد رشید بیک و برادرش با لشکری به اصفهان می‌فرستد و او پس از جنگ و پیروزی بر افشاریه محمدرشید بیک و برادرش و هفت نفر دیگر از سرداران را دستگیر کرده، می‌کشد و سر آنان را به شیراز می‌فرستد.

تحفه‌العالم، تألیف میرعبداللطیف‌خان شوشتری در سال ۱۲۱۶ ق چاپ سنگی حیدرآباد هندوستان، در صفحه ۱۵۸ چنین نوشته است: «... درویش در شیراز با مستعدان و موزونان به سر بردی و در همانجا درگذشت.»

و نیز در صبح گلشن، تألیف علی حسن صاحب بهادرخان قنوجی، در سال ۱۲۹۵ ق چاپ هندوستان در صفحه ۳۶۷ آمده است: « درویش به قولی تبریزی است » و تاریخ فوت ایشان را « خمس ثمانین و الف » یعنی ۱۰۸۵ ق ثبت نموده.
در کتاب « سفینه‌المحمود » تألیف میرزا محمود قاجار، مطلب اغراق‌آمیزی در خصوص درویش آمده که بیشتر جنبه خیال‌پردازی و داستان‌سرایی داشته و مطالب ایشان هم مانند اکثر تذکره‌نویسان بی‌پایه و اساس بوده و به هیچ وجه قابل استناد نیست و در آن مشخص نشده که منظور کدام دیوان شعری بوده است که درویش نوشته است:

« هزاران تمجید برخط مجید باد! از دوده ناسخ لؤلؤ و گهر آمده، بی‌سخن اگر خط تمامش به دست آید از درّ ثمین پر بهاتر خواهد بود. با درست‌نویسی چابک‌نویس هم بوده، چنان که وقتی یکی از دوستان وی هزار بیتی از تحریرش خواش نمود و به نگارش آن جدّی فرموده غفلتی از برای درویش مذکور حاصل یا تهاون ورزید از ملتمس آن، روزی مدعی مستدعی به جنابش در برزن برخورد از خواش پیش خود سخنی راند و مسئول را از خواند. مشارالیه گفت نوشته‌ام در منزل است، فردا کسی به کاشانه‌ام روانه [دار تا] بی‌بهبانه تسلیم نمایم. در همان شب آن هزار بیت موعود را تحریر، صبح مجری داشت.»

اوضاع سیاسی و فرهنگی دوره زندگی

« اواخر سلسله صفویه به علت هجوم و حمله افغانه (به سال ۱۱۳۵ ق) لطمه بزرگی به ایران مخصوصاً مرکز حکومت آن، اصفهان وارد گردید. بیشتر آثار علمی و ادبی این کشور طعمه هوی و هوس افغانه واقع شد. قسمت اعظم آثاری که بعد از فتنه مغول و در طول مدت سلطنت سلاطین صفویه به مرور ایام جمع شده بود از بین رفت. مجامع علمی و ادبی به کلی از هم گسیخته گردید، فضلا و دانشمندان اگر هم جان به سلامت می‌بردند هریک به گوشه‌ای گریخته و انزوا اختیار کردند. در اینجا برای این‌که



وضع زمان و کشور و روزگار دانش و دانشمندان و هنرمندان را، در دورانی که عاشق می‌زیسته در نظر خوانندگان گرامی محسّم نماییم بهتر است شرحی را که از زبان و قلم لطفعلی بیک آذر راجع به زمان و معاصرین خویش تراوش کرده عیناً نقل نماییم تا معلوم و مشخص گردد که دانشمندان، هنرمندان و شعرای آن دوره با چه گرفتاری‌ها و مصائب عظیمی رو به رو بوده و چه زیان‌ها و صدمات و لطمات بزرگی را تحمل نموده‌اند از بعضی ابیات عاشق هم این معنی استنباط می‌شود که معاصرین وی تا چه اندازه گرفتار بلایا و مصائب بوده‌اند چنان که در غزلی می‌گوید:

از مادر جهان مَطْلَب غیر خشم و کین

کاو را نمانده است به دل مهر مادری

در جای دیگر به این معنی اشاره می‌کند:

نابخدا دست ز جان شسته مگر لطف خدا

به کناری برد این کشتی طوفانی را

و بالاخره می‌گوید:

عاشق برو از همت پاکان مددی خواه

کز ملک سلیمان ببرد اهرمنی را

عاشق در اوان جوانی که شروع به شعر و شاعری کرده است، مصادف با حمله افغانه، قتل و غارت و کشمکش‌های داخلی ایران بوده که در این دوران نه تنها عاشق بلکه تمام مردم این مرز و بوم هیچ‌گاه شب خواب راحت و روز آسایشی نداشته‌اند و خیلی قدرت و تسلط روحی می‌خواهد که با تمام این بدبختی‌ها اشخاصی بتوانند گرد دانش و ادب و ادبیات بگردند.

پس از انقراض سلسلهٔ صفویه هم به واسطهٔ ظهور سلسلهٔ افشاریه و روح جهانگیری نادرشاه افشار که تقریباً تمام مدت سلطنتش صرف جهانگشایی و استقرار امنیت گشته است و این پادشاه همه اوقاتش صرف لشکرکشی به اطراف و جنگ‌های داخلی و خارجی بوده است و اصولاً پادشاهی هم نبوده که مشوّق دانش و دانشمندان و هنرمندان باشد.

بعد از قتل نادرشاه افشار هم به علت ملوک‌طوایفی و تشکیل دولت جدید زندیه در اغلب نقاط مختلف این کشور جنگ‌های ممتد و کشمکش‌هایی به وقوع پیوسته است. بنابراین سلاطین این چند سلسله فرصتی نداشته‌اند که فضلا و بزرگان علم و دانش را در نقطه‌ای تمرکز داده و یا بتوانند تشویقی از دانشمندان و ادبای معاصر خود بنمایند و آثار فضلا و شعرا را گرامی شمارند و در توسعهٔ فرهنگ و ادب و صنایع مستظرفه کوششی نموده وضع قدیم و عهد صفوی را رونق دهند.^{۲۶}

نقل از مقدمه دیوان درویش، به تصحیح سهیلی خوانساری:

« نیمهٔ اول قرن دوازدهم را باید روزگار انحطاط ادب پارسی و هنر دانست؛ زیرا زوال دولت دویست‌سالهٔ صفویه با تسلط افغانه و هرج و مرج و نابسامانی و ظهور نادرشاه و لشکر کشی‌های او، مجال شعر و ادب و هنر از مردم ایران گرفته شده بود و به همین واسطه این زمان را دوران فترت علم و هنر خوانده‌اند. در نیمهٔ دوم قرن دوازدهم با رفاه و آسایش نسبی که در قلمرو فرمانروایی کریم‌خان زند پدید آمد، در اصفهان و شیراز شعرایی پیدا شدند که بازار شعر و شاعری را با وجود خود گرم ساختند و کالای سخن ارج و بهایی خاص یافت.»

در مقدمه دیوان عاشق نیز آمده:

در تذکرهٔ خطی « نگارستان دارا » متعلق به « کتابخانه ملک » تألیف عبدالرزاق بیک دربارهٔ عاشق چنین می‌گوید:

« در اوایل دولت زندیه به حکم کریمخان » میرزا عبدالوهاب موسوی اصفهانی « نوادهٔ میرزارحیم حکیم‌باشی از منصب کلانتری به رتبهٔ حکومت اصفهان سربلند و در ظرافت و نظافت و نجابت و ادراک و وفور سلیقه و مزید فهم و ذکاوت بی‌مثل و مانند و در حقیقت، آن روز بخت ارباب کمال از خواب گران برخاسته بود و خوان مراد و مرام اهل فضل و ادراک به الوان نعم آراسته و خطه اصفهان، در وفور نعمت و کثرت آسایش و آرامش تیره بخش سواد جنت نهاد « اَرَم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد ». هرشب بزم ارم نظم‌ش

۲۶- مقدمه تاریخی نقل از مقدمه دیوان عاشق اصفهانی تألیف حسین مکی، انتشارات علمی فروردین ماه ۱۳۴۶ ش.

فصل دوم



زندگی نامه درویش عبدالمجید

سفرها، اقامت

دکتر بیانی در ادامه شرح حال استاد می‌افزاید: « درویش فقیری رفیق و مخلوقی خلیق و حریفی ظریف و مصاحبی نکته‌دان و هنرمندی با ذوق و یاری محبت‌پیشه و آزادوضع و بزرگ‌منش بوده و از این رو توانسته بود ریشه مهر در دل‌ها دواند و خاص و عام را فریفته خود گرداند.»

و در قطعه‌ای از وی می‌خوانیم:

«...عبدالمجید درویش در قریه دولت‌آباد در خانه آقامحسن در خدمت جمعی از مخادیم عظام... از جمله عالیجاه... حاج‌الحرمین الشریفین حاج لطفعلی بیک... و جمعی دیگر از دوستان تحریر شد.» (ص ۱۵۷)

و همین مهربانی‌ها بوده که سودای وطن را از سر درویش برون برده و او را در اصفهان سال‌ها نگاه‌داشته بوده است، چنان که خود در غزلی گفته:

وطن ز یاد تو برد این علاقه‌ای که مجید

به اصفهان و به یاران، اصفهان داری^{۲۷}

با این‌که دوره شهرت درویش کوتاه و این نهال بارور هنر دیر نپاییده، صیت شهرتش به اقصی بلاد رسیده و امراء و بزرگان خواهان ملاقات و محضر او بودند، چنان که عبدالرزاق بیک دنبلی نوشته است:

« باری از سواد اعظم هندوستان وی را طلبیدند قدم از اصفهان بیرون نگذاشت...».

چون دسترسی به محضر او نداشته‌اند از اطراف درخواست نمونه خطوط او را می‌کرده‌اند. خود در ذیل یکی از قطعات نوشته است:

« به تاریخ اوایل شهر شوال المکرم در دارالسلطنه اصفهان به جهت عزیزی که بارها از دارالامان کرمان به مخلص عقیدت‌کیش نگاشت معهدا به تزییع این صفحه پرداخت.»
و در قطعه دیگر: « به تاریخ اواخر شهر شوال المکرم ۱۱۸۳ ق در دارالسلطنه اصفهان صانها الله عن الحدثان بجهه عزیزی که در شیراز می‌بود... تحریر شد.»
اما این‌که عبدالرزاق بیک نوشته: « درویش عبدالمجید در

آراسته به حضور دانشمندان اعجاز‌بیان بود هرروز محفل سرورش از وجود « درویش عبدالمجید» و عاشق و آذر و صها و صافی و هاتف و غیرت و نصیب و نیازی و رفیق، محسود بوستان قدس و عالم روحانیان.

در زمان حکومت میرزا عبدالوهاب، اصفهان خلدنصاب بوستان ادب و مجمع شعرا و ظرفا و اولوالالباب از هرباب و ارباب طبع موزون هرروزه برسر شاخسار نظم چون عنادل و قماری به تجاوب یکدیگر غزل‌ها و مطلع‌ها طرح می‌ساختند و امراء کلام در مجالس و محافل ورقا و حمامه نوای، نواهای شوق و غرام می‌پرداختند.»

در آن اوضاع آشفته، شاید از خوش‌اقبالی درویش بوده که در اواخر عمر کوتاه و محنت‌بار خود، چند صباحی دوران حکومت میرزا عبدالوهاب موسوی را که مردی نیک‌نفس و هنرپرور بوده درک نموده و حضور در مجلس انس دوستان و یاران همدل و هم‌زبان و برخوردار از مصاحبت آنها، تنها نقطه عطف زندگی وی بوده که درد و غم و رنج هستی را فراموش کرده و دمی آسوده و به فراغت گذرانیده است و خود نیز در بعضی از قطعات متذکر این اوقات خوش و دوستان خوب و باصفا گردیده است. (نگارنده)

چنانچه در تذکره « تجربه الاحرار و تسلیه الابرار» عبدالرزاق بیک دنبلی (مفتون) در شرح حال آذر نیز آمده:

« میرزا عبدالوهاب حاکم بود و آذر با شعرای بلاغت‌گستر او را ندیم بزم بودند، مقارن آن حال میرزا عبدالوهاب وفات یافت و به جای او حاجی‌آقا محمد رنایی اصفهانی حاکم شد... او در بند شعر و شاعری و فضل و کمال نبود و عقیم و طامع و بداندیش و بدسلوک بود و با کریم‌خان، پدر فرزند شده خانه‌ها ویران کرد و بدعت‌ها آشکار ساخت، فقرا سوخت و مال‌ها اندوخت و حرم اهالی را اسباب پریشانی، اعزه و دانشمندان اصفهان را خصوصاً باعث جلای وطن و بی‌خانمانی گردیده، کار را بر خواص و عوام چنان تنگ‌گرفت که زبان قلم از تحریر او به عجز و قصور اعتراف دارد... در سنه ۱۱۸۸ ق آذر با جمعی از مریدان و اعیان اصفهان، از کلانتر و وزیر و وضع و شریف و کدخدایان به شیراز آمده و جلای وطن کردند.»

۲۷- این غزل را به صورت کامل به خط درویش در یک مرقع در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار سابق دیده‌ام.



اصفهان ساکن بود باری از سواد اعظم هندوستان وی را طلبیدند قدم از اصفهان بیرون نگذاشت و به دارالعلم شیراز نیز که مجمع اهل کمال بود نیامد و شرف صحبتش روزی نشد» صحیح نیست، چه درویش در یک قطعه به خط خود چنین نگاشته: «در ۳ رجب المرجب سنه ۱۱۷۱ ق بدارالعلم شیراز مرقوم شد. (ص ۱۵۹) «مشقه الاقل عبدالمجید غفرالله ذنوبه و ستر عیوبه»

و در قطعه دیگر چنین: «در دارالمحبه^{۲۸} بروجرده، در عین بی‌دماغی مضیع این صفحه شریف گردید. حرره العبد عبدالمجید سنه ۱۱۷۵ ق» (ص ۱۶۰)

و در قطعه دیگر چنین: «مشقه العبد عبدالمجید در دارالمؤمنین کاشان قلمی گردید سنه ۱۱۸۲ ق».

اما آقای سهیلی خوانساری خلاف نظر و عقیده دکتر مهدی بیانی را داشته و در مقدمه خود چنین آورده‌اند:

«قول عبدالرزاق بیک قابل قبول است و قطعاتی که به رقم وی دیده شده که یکی در کاشان و دیگری در شیراز یا بروجرده نگارش یافته مجعولست و نمی‌توان به ضرس قاطع از درویش دانست، چه بعد از درویش خطاطان از خط او بسیار تقلید کرده و رقم او را در زیر قطعه گذاشته‌اند، تا اعتبار و ارزش آن را بالا ببرند» و در جای دیگر افزوده:

«محبت دوستان از طرفی و بیماری از طرف دیگر او را از مسافرت به شهرهای دیگر باز می‌داشت»

من نظر زنده‌یاد سهیلی را درست می‌دانم و سه قطعه مذکور را در بین مرقعات کتابخانه سلطنتی سابق دیده‌ام. دو قطعه‌ای که در بروجرده و کاشان نوشته شده هریک دارای شیوه خاصی در تحریر است که با یکدیگر و با خطوط نوشته شده به قلم درویش در آن سالها کاملاً متفاوت است و هیچ‌گونه شباهت و انطباقی با آنها ندارد.

حال اگر فرض کنیم درویش سفری به خارج از اصفهان داشته، باید آن را مقارن اوایل عزیمت ایشان از طالقان به اصفهان دانست؛ یعنی (حدود سنه ۱۱۷۰ یا ۱۱۷۱ ق) تاریخ تحریر قطعه‌ای که در شیراز نوشته شده و از طرفی اگر به شیراز رفته باشد با وجود علاقه‌مندانش بعید به نظر می‌آید که فقط درخواست تحریر یک قطعه از وی شده باشد! که در این صورت تاکنون قطعات دیگری به خط درویش که در شیراز

نوشته شده باشد، دیده نشده و یا کلاً از بین رفته است ولی قطعاتی چند از خطوط ممتاز رقم‌دار استاد را با عبارت: «... در دارالسلطنه اصفهان در تاریخ... بجهت دوستی... که در دارالعلم شیراز می‌بود تحریر شد» (ص ۱۶۱) دیده‌ام و تمامی آثار مکتوب ایشان اعم از کتاب و بیاض و مرقع و قطعه که در آنها ذکری از محل تحریر به میان آمده فقط به «دارالسلطنه اصفهان» اشاره شده است.

درویش عبدالمجید هندی (یادآوری یک شوخی)

سال‌ها قبل عکس قدیمی قطعه‌ای به خط درویش با رقم: «درویش عبدالمجید هندی» نظم را جلب نمود که این قطعه، بارها در کتاب‌های مختلف خوشنویسی طبع و نشر یافته بود و بی‌شک با توجه به تاریخ و شیوه تحریر آن از خطوط مسلم استاد بود، تا این که پس از انتشار کتاب مرقع به اهتمام آقای منوچهر قدسی در سال ۱۳۶۳ش به چهار تن «عبدالمجید» در تاریخ شکسته‌نویسان در کتاب مذکور اشاره شده بود که غیر از عبدالمجید طالقانی و عبدالمجید کرمانی و عبدالمجید میرزا (عین‌الدوله)، عبدالمجید دیگری به نام عبدالمجید هندی وجود داشته که نمونه خطش کم دیده شده است و ایشان نمونه‌ای از آن را در اختیار دارند. پس از تماس با آقای قدسی و درخواست قطعه مذکور، همان عکس قدیمی را مشاهده نمودم که در ابتدای بحث مطرح شد.

چون تاکنون دو قطعه دیگر با رقم: «عبدالمجید هندی» به خط درویش دیده‌ام، باید بگویم که کلیه قطعات موجود با عبارت «عبدالمجید هندی» را شاگردان بی‌واسطه و باواسطه درویش چون: محمدرضا اصفهانی و میرزاغلامرضا اصفهانی و سایر خوشنویسان این قلم، تحریر و اشاعه داده‌اند و اصولاً شخصی به نام «عبدالمجید هندی» وجود نداشته و امضای درویش در پای قطعه مذکور به نام «عبدالمجید هندی» صرفاً یک شوخی بوده و از طرفی پذیرفتنی نیست که غیر از عبدالمجید طالقانی، عبدالمجید هندی هم‌زمان با وی می‌زیسته و از همان استواری قلم، ملاحظت و شیوه تحریر در خط شکسته برخوردار بوده و تنها یک یا دو قطعه نوشته باشد! و نیز

۲۸- منظور از این کلمه به نظر (دارالمحنة) است، نه (دارالمحبه)



فصل دوم



زندگی‌نامه درویش‌المجید

طلب به این و آن دراز می‌کرده است. از جمله در ضمن نامه‌ای که به خط شیوای خود نوشته و طلب خرجی کرده است به این مضمون دارد: « دوست میرزا رفیع... هرچند کمترین بنده... از التفات سامی زیاده از حدّ تحریر و تقریر خجل و شرمنده است... متوقع و مستدعی است که قدری خرجی که چندروز گذران کند فرستد که خدا گواه است که در این چند روز زیاده از حدّ تقریر و تحریر سرگردان و معطل است. مشقه فی شهر محرم الحرام سنه ۱۱۸۰ق.»

و در نامه دیگر به دیگری به این لحن تقاضای مستمری می‌کند: « امید که به نظر قبول ملاحظه فرمایند و به ارسال برات استمراری شیرین‌کام نمایند. فی سنه ۱۱۸۲ق.»

قربان تو و فدای جانانت بادا

درویش مجید و جان درویش مجید!

و در نامه دیگری: «... قدری وجه بجهت فقیر عبدالمجید ارسال فرمایند...»

با این‌که از طرف اهل کمال و بزرگان وجود درویش را عزیز داشته‌اند، ظاهراً در اواخر عمر زندگانی را به سختی و نامرادی می‌گذرانید. و مکرر پریشانی و افسردگی از قلم تراوش کرده و در صفحه روزگار جاودان ماند، چنان که در قطعه‌ای نوشته است: « دوشنبه بیست و پنجم جمادی نخست است. از فرط پریشانی و کج خلقی خواستم خاطر پژمرده را به مشغله‌ای مشغول دارم و نفسی بفراغ بال بردارم. هزار افسوسم که روزگار دست توانایی بسته و پای ارادتم را شکسته.»

و در قطعه‌ای دیگر: « صبح روز شنبه چهاردهم با حالت بیچاره‌ای به تحریر این چند کلمه پرداخت.» (بیانی)

در کنار بیماری جانکاهش بار فقر و تنگدستی را هم باید به دوش می‌کشید. فقر از یک‌سو دردش را سخت‌تر می‌کرد و از دیگر سو اندوهش را که جان‌مایه‌های آثارش بود شدت می‌داد و هم این‌که مایه داغ سؤال برجان شوریده او بود و در پس آن شرم، شرمی که عزیز بزرگی را به خواری می‌کشید و راه هرچاره‌ای را بر او می‌بست. پس او حق داشت با تمام اندوهش - نه از سر تواضع دروغین و ریاکارانه - در پای بسیاری از آثارش « فقیر » و « حقیر » و « اقل » رقم بزند.

تشخیص و کارشناسی آثار جعلی، با رقم: « عبدالمجید هندی » که ساخته و پرداخته شاگردان درویش است، چندان دشوار نیست.

گویا درویش در آرزوی سفری به هند بوده و قطعه‌ای به خط درویش دیده‌ام که چنین نوشته: « وجود فاضل الجود بندگان عالیشان رکن‌الدوله العلیه العالیه الخاقان... حسب الامر از ابتداء... مقرر شد که پهلوان تقی تفنگچی اصفهانی که از جمله جمعی از ملازمان سرکار خاصه شریفه است، در سفر هند دکن کمترین همراه و در ملک... خرّره العبد الاقل عبدالمجید سنه ۱۱۸۲ق.» (ص ۱۶۲ تا ۱۶۵)

به هرحال تاکنون سند مستدلی دالّ بر وجود درویش شکسته نویس هندی و یا دیدار درویش عبدالمجید از هند، مشاهده نگردیده است.

چندسال قبل آقای احمد عتیقی مقدم در خصوص موضوع مورد بحث از قطعه‌ای به خط میرزا کوچک - شاگرد درویش - صحبت به میان آوردند که در آن به صراحت پرده از روی این راز و شایعه بی‌اساس برداشته شد. با دیدن قطعه مذکور معلوم شد این مطلب، حتی در زمان حیات درویش نیز برای عده‌ای ایجاد شبهه کرده بوده، در کنار قطعه فوق چنین نوشته شده است: « محمد صالح حکاک روزی بجهت مومی الیه دو کلمه نوشته بودم، چون دور آن کاغذ الوان نداشته خوب ندانسته، در بعضی قطعات به عنوان شوخی عبدالمجید هندی نوشته، واقعی دانسته، هرچه شنیده و دیده، هرجا رسیده گفته که عبدالمجید هندی است. عجب مرد بزرگی است خیال چنین کرده بود که این واقعی است.» (ص ۱۶۷)

فقر و تنگدستی

زنده‌یاد بیانی در باره روزگار تنگدستی درویش با اشاره به نمونه‌های خط و انشای درویش می‌نویسد:

در قطعه‌ای دیگر: « به تاریخ اوایل شهر رمضان یک طرف کسالت روزه، یک طرف پریشانی حواس زیاده از حدّ قیاس، به صد هزار فلاکت...»

و در قطعه دیگر: « در روز سه‌شنبه سلخ جمادی‌الاول در کمال سرعت به افسردگی قلمی شد سنه ۱۱۸۰ق»

و با این همه هنر و کمال و کمال هنر که از زبان خامه می‌باریده، غالباً برای اعاشه و گذران معطل می‌مانده و دست



وقتی که ناچار بود پیش ناکسان زمان، خانزاده‌ای بی‌هویت که از بدحادثه و اجبار روزگار باید او را مرتبی باشد، دست نیاز دراز کند: « امید که وجودت محروس از حوادث باد، ربّ العباد مخدوما در این چند روز رمضان المبارک، بجهت جزوی خرجی سرگردان و معطل است. اگر چنانچه آن عزیز الوجود، دوست معنوی را مقدور بوده باشد و سعی فرموده از هرجا و هر قدر و هر نوع که بوده باشد جزوی خرجی گرفته ارسال نمایند که ضرورت به حدّ کمال رسیده است و احتیاج نه در مرتبهٔ اعتدال است. هرگاه خدا نخواست به نحوی شود که وجه موجودی دست نهد، قدری گندم و جو فروخته، مبلغ پنجاه تومان و شش هزار و هفتصد و پنجاه دینار تبریزی به عالیجاه رفیع جایگاه مخدومی محمدرشید خان، می‌باید داد و هر چه می‌ماند بجهت کمترین بندگان، ارسال نمایند که مقدمات سؤال بالاتر از سؤال و به عمل خواهد آمد. در روز سه شنبه بجهت فرزندی میرزاعلی، حفظه الله تعالی، تحریر شد. نورچشما، این قدر هم از یاد بردن مرتبی خوش نیست. فی سنه ۱۱۸۱ ق العبد المجید. » (ص ۱۶۹) نامه‌ها و یادداشت‌های دیگری از درویش در دست است که پاره‌ای دیگر از مسائل پیرامون او و برخوردها و تنگ‌نظری‌هایی را که عده‌ای از اطرافیان درویش با وی داشته‌اند روشن می‌کند. مضمون اکثر قطعات مورد بحث درباره اظهارنظرهای ناآگاهانه، غرض ورزی و بی‌انصافی و کم‌لطفی نسبت به استاد است که زبان به شکوه می‌گشاید: (ص ۲۲۹ و ۱۷۰)

« خدایگانا امروز در تمامی جهان احدی انصاف انسان نمی‌شناسد، خصوص در مراتب شناختن خط که اکثر اشخاص که لاف فهم می‌زنند، همین که فهمیدند که این کاغذ را کمترین تحریر کرده جرح می‌نمایند. گاه اتفاق می‌افتد که آن کاغذ مجروح خط « میرزا حسن » است. « شفیعاً » بمظنه، همین که خط بنده است، جرح می‌کنند. خدا ایشان را انصاف کرامت کند! عزیزی در حوالی خانهٔ کمترین می‌باشد که خود را صاحب وقوف سختی فرض کرده، خطی که کهنه است هر که نوشته باشد بد یا خوب، می‌گوید که با قلم فولاد نوشته مکرراً برو خط خود را به خط استادان مشتبه کردم، دست از شیوهٔ بی‌انصافی برداشت و خود را خوش‌نویس می‌داند. غرض، خلاصه مطلب به جز آن خدایگان حقیقت‌شناس که از کثرت وقوف در هرجایی از کاغذی که دماغ سوزانیده و فقره خوشی

نوشته شده باشد با آن که لفظ بی‌عیبی صحیحی نبوده در اول دفعه او را دیده و به‌جا می‌آورد و تحسین می‌نمایند، آری هرگاه دعوی وقوف کنند به جا و سزاوار است. عالی حضرت سیادت و نجابت‌پناه میرزا سیدمحمد هرجا خط کهنه می‌بیند نوشته، خط « محسناً » می‌داند و بی‌اختیار می‌شود. گاهی به مرحوم « شفیعاً » ترجیحش می‌دهد، اما وجه رجحان مشخص نیست. نخست ظاهر با بنده کمال شفقت اظهار می‌نماید، اما عزیزی می‌گفت که در جر و بجرح تو بی‌اختیار اگر قطعهٔ خوش نوشته را بگویند که فلان نوشته است، تا جان و روح در بدن دارد ممتنع است که پذیرد و قبول کند. عمر من عمری شده که خواب راحت کمتر کرده‌ام... از هر که تصور کنند زیاده. » (ص ۱۷۲)

و نیز در قسمتی از یک قطعه به خط درویش که در تاریخ ۱۱۸۳ ق نوشته شده:

« از بی‌وقوفی مردم از خود راضی گله دارد ... دوسه خط‌شناس غیرمعروف داریم که هیچ‌کس را به خط‌شناسی قبول ندارند و خود هم به هیچ‌وجه وقوف ندارند کسی چه کند اگر جرح ایشان نماید صلاح حال نیست، نکته جانکاهیست خط‌شناسی! » (ص ۱۷۵)

و در قسمت دیگری از همان قطعه ادامه می‌دهد:

« جناب سیادت و نجابت‌پناه میر سیدرضا، حَقَطَه... هر چه از خطوط گذشتگان را ملاحظه می‌نماید؛ یعنی همچنان که تعیین کرد که از معاصرین کسی ننوشته است اعم از این که بد یا خوب نوشته باشند می‌گوید، با قلم فولاد نوشته‌اند. » و نیز در جای دیگری از همین قطعه آورده‌اند: « عالی حضرت مخدومی میرسید مرتضی بعد از تشریف‌آوردن از دارالعلم شیراز به نوع غریبی خط می‌شناسند و اظهار وقوف زیاده از حدّ می‌نمایند؛ یعنی زیاده از آنچه در اصفهان تشریف داشتند جهت این مطلب به کمترین معلوم نشد. »

و نیز در گوشه و کنار اغلب قطعات ممتاز خود نوشته « نَعُوذُ بِاللّٰهِ از بی‌وقوف و نَعُوذُ بِاللّٰهِ از بی‌انصاف. » در قسمتی از قطعهٔ دیگر با تاریخ تحریر ۱۱۸۰ ق نوشته: « به جهت بی‌قدری این فن، مشق را ترک کرده بودم، باز خیال کردم که چند سال تصدیع و ریاضت کشیده خوش نیست ترک هم‌ره، دیگر باره شروع به مشق شد. امید که بعد از این

فصل دوم



از روی آن نقل کنم»

« حرّره العبد الاقل الحقیق عبدالمجید الفقیر در دارالسلطنه اصفهان به تاریخ شهر صفر، نقل از خط استادی میرزا حسن کرمانی رحمة الله » همین خضوع و درویش منشی، وی را در انظار عظیم و صاحب مقامات جلوه داد. لذا معاصرین وی دیگران را واداشته است که چنین بنگارند که اسائه ادب به او موجب نکبت و سلب توفیق است. درین باب قصه‌هایی نیز موجود است، از جمله میرزا علی اکبر بسمل در تذکره دلگشا ضمن ترجمه احوال مایل چنین دارد:

« شیخ رحیم مایل در جوانی شکسته را بسیار خوش نوشتی، چنان که اکثر با خط مرحوم درویش مجید، خطاطان را التباس دست دادی، ولیکن به واسطه سوء ادب با استاد خویش جناب درویش توفیق مشق از او سلب شد و حال خوش نمی‌نویسد و مردی فقیر و پریشان روزگارست. وقتی در اصفهان سرای حسین‌علیخان طایر ملاقاتش اتفاق افتاد و غزلی از افکار خود خواند، از خطش استفسار کردم، گفت هیچ نتوانم نوشت» و همین داستان را راوی گروسی در انجمن خاقان چنین بیان می‌دارد:

« مایل اسمش شیخ رحیم و از دارالسلطنه اصفهان است. گویند به گاه جوانی نیک نوشته، اما استاد خویش درویش مجید را هجوی گفته، سلب توفیقش شد، به مرتبه‌ای که اکنون نتواند هیچ نوشت و مردی آشفته‌روزگار و پریشان‌سامانست»

شاعری و تخلص درویش

استاد علاوه بر خوشنویسی، نثر شیوا و نظم سوزناک و گیرایی داشت که در صفحات پیشین کم و بیش با نمونه‌هایی از نوشته‌ها و شیوه نثر وی آشنایی یافتیم.

باید اذعان داشت که سراسر دیوان درویش عبدالمجید مملوّ از غزل‌های سوزناک و عاشقانه‌ای است که حکایت از عشقی جانگداز و پاک و بی‌شائبه، به معشوقی دیرآشنا و گریزپا و بی‌وفا دارد که به وی چندان میل و رغبتی نشان نمی‌داده و به جای مهر و وفا و صلح و صفا از هرگونه جور و جفا و ظلم و ستم به ایشان فروگذار نبوده و خاطر این عاشق نازنین و دلخسته را افزون بر بیماری جانکاهش، سخت آزرده و زمینه گلابه‌ها و شکوه‌های بسیار او را از هجر یار و فلک

چون پیش از این موجب پشیمانی و حرمان نگردد. حسب‌الاشاره عزیزی تحریر این دو کلمه شد.»

دریغ و صد افسوس از هنرمند نابغه‌ای که چنین مورد بی‌مهری و کم‌لطفی ابنای روزگار قرار گرفته و در اوج اقتدار به دلیل بی‌بهره بودن از حداقل امکان زندگی و رفاه نسبی، ناچار به « ترک همره » است؛ یعنی از قلم، این یار و مونس همیشگی که با وی میثاق ازلی داشته است، جدا شود! آن عزیز بزرگواری که امروز نوشته‌هایش را چون کاغذ زر دست به دست می‌برند و به آن مباحثات می‌کنند، چنان جانش را غمین و خاطرش را اندوهگین و آزرده می‌سازند که از خلق شاهکارهایش که هر یک چون دُراندای است ثمین و گران‌بها، احساس پشیمانی و حرمان نموده است. تفو بر تو ای چرخ گردون تفو!

فروتنی و تواضع درویش

در باب فروتنی و تواضع درویش، دکتر بیانی می‌نویسد:

درویش با آن همه هنر که داشت بسی متواضع و شکسته‌نفس بود و کمتر رقمی از او می‌توان دید که بدون اوصافی باشد که از «عبد» و «اقل» و « بنده کمترین» شروع و به « فقیر» و « بیچاره» تمام نشده باشد و با این که خطوط او می‌تواند زینت‌بخش صفحات زر باشد، غالباً در قطعات خود دارد که: « به تزیین این صفحه پرداخت» و در دنبال یکی از بهترین خطوط خود چنین دارد:

« این صفحه بخصوص در هنگامی که حال بسیار ناخوش بجهت زیادتی تب داشتم تحریر شد. هرچند این عذر بدنویسی است اما در حال شدت تب خیلی اشکال دارد. در غیرتب هم مشکل است چیزی نوشتن.»

و با این‌که به اتفاق خط‌شناسان، استادی خط شکسته درویش را مسلم است. نسبت به شکسته‌نویسان سلف نهایت ادب و احترام را ملحوظ داشته، چنان که در بعضی قطعات که حتی در اواخر عمر در کمال خوشنویسی خود نوشته است دارد: « اکثر این خط از استادی مرتضی‌قلی سلطان شاملو نقل شد. حرّره العبد الاقل عبدالمجید فقیر سنه ۱۱۸۱ق.»

« نقل از خط استادی شفیعا نمود، بنده کمترین عبدالمجید درویش سنه ۱۱۷۳ق.»

« صفحه‌ایست خط استاد بزرگوار شفیعا شوق آن کردم که



کچرفتار و ابنای روزگار فراهم آورده و به این سبب، از بیشتر غزل‌های درویش بوی حرمان و هجران و درد و داغ فراق و جدایی استشمام می‌شود و جملگی مؤید آن است که این ابرمرد تاریخ خوشنویسی، گرفتار عشقی نافرجام و یک‌طرفه بوده است.

اینک به نقل قول‌هایی درباره شاعری و دیوان‌های خطی به‌جا مانده از درویش می‌پردازیم. دکتر بیانی درباره شعر و شاعری وی در مقاله خود چنین اظهار نظر کرده است:

« گذشته از خوشنویسی، درویش عبدالمجید طبع لطیف شعر نیز داشته است و صاحبان تذکره، اشعار او را آبدار و عاشقانه و در مراتب نظم سلیقه او را خوش و طبع وی را دلکش دانسته‌اند. با آن که اشعار درویش در ردیف آثار شعرای تراز اول و دوّم فارسی زبان نیست، مضامین آن خالی از حال نیست و پر از سوز و شور عاشقانه و زبان حال شکسته‌دلی است.»

درویش در اشعار خود «مجید» تخلص می‌کرده است و تذکره‌نویسانی که ترجمه احوال او را ثبت کرده‌اند، همه با این تخلص از او یاد کرده‌اند. ولی در بعضی قطعات به خط او، تخلص خویش را «خמוש» ذکر کرده است، از جمله در قطعه‌ای چنین آورده:

« بنده کمترین عبدالمجید متخلص به خמוש^{۲۹} به تاریخ سیم شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۸۴ق. (ص ۶۷) و در قطعه دیگر: «مشقه العبد الاقل عبدالمجید خמוש به تاریخ ۱۱۷۳ق.» و در قطعه دیگر: «مشق نمود عبدالمجید متخلص به خמוש سنه ۱۱۷۴ق.»

با این حال در سراسر دیوان او جز تخلص «مجید» تخلص دیگری یافت نشد. (رجوع شود به تصاویر کارنامه درویش فصل اول) اما در مورد تخلص درویش، آقای سهیلی خوانساری در

مقدمه دیوان درویش نظر دیگری دارند:

درویش نخست در شعر «خמוש» تخلص می‌کرد. لیکن چون ظرفای اصفهان چنان که معروفست جانب درویش را رعایت نکرده و «خמוש» را «خמוש» خواندند، از این رو درویش چشم از این تخلص پوشید و به نام تخلص فرمود و مقاطع غزل‌های با تخلص «خמוש» را «مجید» کرد.^{۳۰} دکتر بیانی در باره نسخه‌های دیوان درویش چنین اظهار نظر می‌کند:

« از دیوان^{۳۱} درویش فقط یک نسخه سراغ داریم و آن متعلق به کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار است که با دیوان صهبا و هاتف در یک مجلد به خط محمدرفع بن محمدمصدق شیرازی به سال ۱۳۲۱ ش در شیراز نوشته شده است. این نسخه در حدود یک هزار و پانصد بیت و ظاهراً همان نسخه‌ای است که فرصت شیرازی، صاحب آثار عجم و راوی گروسی صاحب انجمن خاقان، به نقل خود آن را دیده‌اند. دیوان مزبور مشتمل است بر قریب یک صد و پنجاه غزل و سیزده قطعه و بیست رباعی و مقطعات آن غالباً ماده تاریخ و تاریخ آن‌ها از ۱۱۶۸ تا ۱۱۸۳ ق می‌باشد.»

نسخ دیگر دیوان درویش

نسخ دیگر دیوان درویش که تاکنون فهرست گردیده بدین قرار است:

۱) نسخه کتابخانه^{۳۲} مرکزی دانشگاه، تهران که در مجموعه‌ای با دیوان چند تن از شعرای معاصر خویش، مانند نیازی و صهبا قرار دارد، این نسخه به خط شکسته‌نستعلیق متوسط در اوایل قرن سیزدهم نوشته شده و در کتاب فهرست نسخه‌های خطی، نگارش احمد منزوی - جلد سوم مهرماه ۱۳۵۰ ش چهار نسخه از دیوان درویش به ترتیب زیر مطرح شده است:

الف - کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران به شماره ۳/۳۶۱۹ به خط نستعلیق میرزا محمد افشار سنه ۱۲۱۸ ق از صفحه

۳۰- به جز اظهار نظر اخیر، تاکنون در هیچ قطعه یا تذکره‌ای چنین مطلبی را ندیده‌ام و آقای سهیلی نیز، مطلب را بدون ذکر مأخذ نوشته است.
۳۱- چند صفحه از نسخه خطی دیوان مذکور، در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران و همچنین چند صفحه از نسخه خطی دیوان درویش متعلق به آقای سهیلی خوانساری، برای مقایسه آورده شد که از نظر خواهد گذشت.
۳۲- آقای سهیلی خوانساری از این نسخه در تصحیح دیوان درویش استفاده کرده‌اند.

۲۹- این قطعه را که اصل آن در کتابخانه کاخ گلستان (سطنتی سابق) موجود است دیده‌ام و آن را از خطوط مسلم درویش می‌دانم، اما تاریخ آن مخدوش است که درست آن ۱۱۷۴ق است نه ۱۱۸۴ق که کاملاً به شیوه شفیعی است و همچنان که آقای سهیلی خوانساری نیز در کتاب دیوان درویش، یادآور شده‌اند (قطعاتی که با تاریخ ۱۱۸۲ق و ۱۱۸۳ق دیده شده و دارای رقم عبدالمجید خמוש است جعلی است، زیرا متعلق به دوره‌ای است که ایشان دیگر «خמוש» تخلص نمی‌کرده، با این تخلص چند قطعه فقط تا تاریخهای ۱۱۷۶ق از استاد دیده‌ام و به نظر می‌رسد که ایشان تا سنه ۱۱۷۶ق خמוש تخلص می‌کرده‌است. نکات فوق می‌تواند راهنما و کمک مؤثری در تشخیص و کارشناسی آثار درویش باشد.



۲۰۴ تا ۲۴۳ که آغاز و انجام آن افتاده.

ب - نسخه دیگر به شماره ۲/۳۵۴۹ به خط نستعلیق سده (۱۳-۱۴) که انجام آن افتاده.

ج - نسخه سپهسالار^{۳۳} به شماره ۳/۴۰۱ خط نستعلیق محمدرفع شیرازی سنه ۱۲۲۱ ق با دیوان هاتف و صهبا که شرح آن از نظر گذشت.

د - نسخه دیگر متعلق به کتابخانه مجلس شماره ۹۰۹۲ که فهرست نشده است.

یک نسخه دیگر افزون بر نسخ یادشده در فرهنگ سخنوران، تألیف دکتر ع. خیامپور معرفی گردیده: در بادلیان به شماره ۱۲۱ که فیلم آن به شماره ۹۰۲ در کتابخانه مرکزی دانشگاه، تهران موجود است.^{۳۴}

نخستین بار دیوان کامل درویش عبدالمجید شکسته‌نویس را در سال ۱۳۶۳ ش انتشارات «ما» با تصحیح و اهتمام آقای سهیلی خوانساری از روی نسخه خطی متعلق به ایشان در سه هزار نسخه و در ۱۴۵ صفحه به چاپ رساند. این نسخه به خط شکسته خوش اوایل قرن سیزدهم تحریر یافته و فاقد نام کاتب و تاریخ تحریر بوده و به قطع کوچک بغلی است.^{۳۵}

لازم به توضیح است که درویش در بعضی موارد به جای رقم‌زدن و امضاکردن آثار خود به آوردن بیتی از اشعارش در قطعه اکتفا نموده و این‌گونه آن را موشح ساخته است، که این امر به منزله امضا و آوردن نام کاتب است، از این رو آشنایی با اشعار درویش مجید برای کارشناسی آثار استاد، کمک مؤثری خواهد بود. (ص ۱۹۱) نسخه عکسی دیوان درویش موجود در کتابخانه سپهسالار سابق را با نسخه خطی متعلق به آقای سهیلی خوانساری که چاپ شده مقایسه و مقابله کردم که نتایج زیر به دست آمد:

۱) ترتیب قرارگیری غزل‌ها در دیوان چاپی و دیوان کتابخانه یکسان نیست و در بعضی موارد تقدم و تأخر و جابه‌جایی دیده می‌شود.

۳۳- نسخه مذکور را دیده‌ام، سایر مشخصات کتابشناسی آن چنین است: واقف: سپهسالار، کاغذ: فرنگی، قطع: خشتی نازک، شماره کلیه اوراق ۱۳۰ برگ، دیوان درویش از برگ ۸۹ تا ۱۳۰، کتابت ۱۵ سطری، طول ۲۰/۵ سانتی‌متر و عرض آن ۱۳ سانتی‌متر است، جلد: روغنی گل و مرغ درون جلد: نرگس بر بوم.

۳۴- تاکنون دیوان «درویش مجید» به خط خودشان دیده نشده است. نگارنده

۳۵- در سالهای اخیر کتابخانه مجلس از دیوان درویش عبدالمجید، چند نسخه نیافته که تاکنون موفق به فهرست نویسی مشخصات آنها نشده است.

۲) در دیوان چاپی بعضی از غزل‌ها، ابیاتی اضافه دارند که در دیوان کتابخانه یافت نمی‌شود و بالعکس. در مواردی برخی ابیات دیوان کتابخانه افزون بر دیوان چاپی است.

۳) در بعضی موارد ابیات به‌گونه‌ای متفاوت در دو دیوان روایت شده، یعنی یک بیت به دو صورت مختلف در دو دیوان دیده می‌شود و کلمات تشکیل دهنده یک مصرع یا یک بیت با یکدیگر اختلاف داشته و متفاوتند.

۴) بعضی از غزل‌های ناتمام درویش در دیوان چاپی دیده می‌شود که دیوان درویش کتابخانه فاقد آن است و بالعکس.

سبک شعر و شعرای معاصر درویش

از اوان تسلط مغول در ایران شعرا سبک ساده عراقی را رها کرده و سبک هندی را اختیار نموده بودند. سبک هندی به علت تشویق سلاطین هند از نظم و نثر فارسی و ارتباط رفت و آمدی که شعرا و فضایی این دو کشور به سرزمین یکدیگر می‌نمودند در ایران معمول گردید، به‌طوری که اغلب شعرای این کشور به هندوستان مسافرت کرده و مورد تشویق سلاطین هند واقع می‌شدند و یا بعضی دیگر در خیال مسافرت بودند، از جمله حافظ شیرازی که موفق به رفتن به هندوستان نگردیده و از کرمان و یزد به شیراز مراجعت نموده است.

اولین مرتبه که سبک هندی در اشعار فارسی دیده شده نمونه‌ای در اشعار نزاری قهستانی و حافظ شیرازی و اغلب شعرای هم‌عصر این طبقه بود. بعداً تمام سخن‌سرایان عصر صفوی استقبال نموده‌اند و به فکر نازک‌کاری‌ها و خیال‌بافی‌هایی بدون معنی افتادند. سبک هندی هم‌چنان به قوت پیشرفت خود باقی بوده تا اواخر سلسله افشاریه که در این عصر نهضت بالنسبه مهمی در ادبیات و در نظم فارسی شروع شد و عده‌ای از شعرا، از سبک قدیم پارسی پیروی نمودند.

بعد از انقراض افشاریه با آنکه کریم‌خان زند (۱۱۹۳ - ۱۱۶۲ق) هم مردی شاعرپرور و ادب‌دوست نبوده و از طرف دیگر، اصفهان را مقر حکومت خود قرار نداده است، معیناً اصفهان مرکز این جنبش قرار گرفت، زیرا که بیشتر شعرایی که در این نهضت شرکت کردند، اصفهانی یا در اصفهان اقامت اختیار کرده، متفقاً به سبک قدیم فارسی بازگشت نمودند.



بیماری و فوت

بیماری و تنگ‌دستی در پربارترین دوران هنری درویش عبدالمجید (پنج سال آخر عمر) همدم و همراهش شده‌اند و او که بی‌یار و یاور مانده ناگزیر است با این دو درد، گام به گام تا مرگ همراه باشد و اینجاست که درویش به ستوه آمده و فریاد می‌زند، اما نه برای آنان که با وی بودند و دور از او، بلکه در برگ‌برگ تاریخ فریاد می‌زند:

« حضرات فریاد و هزاران فریاد از دست نوبهٔ ربع^{۳۷} یعنی نوبهٔ ربع، فریاد از دست نوبه ربع که دیگر حال به کمترین بندگان، عبدالمجید نگذاشته است: یعنی یک مثقال گوشت در بدن حقیر نمانده است؛ پوستی بر روی استخوان کشیده است و هرچند معالجه کردیم هیچ قسم، یعنی به هیچ وجه من الوجوه نفع نپذیرفت. الحال که چاره منقطع شده، یعنی از همه‌جا و همه‌کس و به جناب سبحانی متوسل گردید، بعد از توسل روز به روز حال خوش تر گردد، انشاءالله! امیدوار است که بهتر شود، یعنی به حدی رسیده که دوستان را وداع خواهیم کرد. اگر چه در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری باز نوبه هست، اما این‌قدر هست که بعضی ناخوشی‌های دیگر رفع و همان نوبه فقط مانده است. فریاد از دست اطبا! میرزا علی نقی، حال که رفته است به چهارمحال و ممتنع است که بیاید، خلاصه سرگردان کرده است خود را و مرا و مردم را. به تاریخ یوم پنجشنبه شهر رمضان المبارکه سنه ۱۱۸۴ من هجره النبویه مصطفویه^{۳۸}(ص)». (ص ۲۱۱)

جای دیگر نیز از این درد سخن می‌گوید:

« بخت نامساعد به حدی رنجور و شکسته و دردمندم دارد که قدرت از جا برخاستن ندارم؛ یعنی الحال قریب به شش ماه است که از خانه پا به بیرون نگذاشته‌ام. البته به عرض بندگان عالی رسیده خواهد بود و در این مدت به احدی نه سرمشق و نه تعلیم داده‌ام، یعنی نتوانسته‌ام کلمه‌ای نوشت.

خدا شاهد حال است که اگر ممکن بود و می‌توانستم که روزی، ربع فرسنگ حرکت کنم، یقین که نظر به وفور شوق،

بزرگان علم و ادب و هنر ما هم با گرفتاری‌های زمان و اوضاع هرج و مرج کمتر اتفاق افتاده که خودشان مجمعی تشکیل دهند و آثار علمی و ادبی و هنری خود را به معرض استفاده عموم بگذارند. تنها مجمع ادبی که در خلال این احوال در اصفهان تشکیل گردیده، مکتب میرسید علی مشتاق اصفهانی و شعله اصفهانی بوده و این انجمن در اصفهان تشکیل می‌شده است. در این دوره تنها کاری که این انجمن انجام داده است بازگشت به سبک عراقی بود، که این دوره صفحاتی از برجسته‌ترین قسمت‌های تاریخ ادبیات این کشور را تشکیل می‌دهد و در سرلوحه آن نام پیش‌قدمان این نهضت را ثبت می‌نماید، که اینک به ترتیب تقدّم چند نفری از آن‌ها را ذکر می‌نماییم:

- ۱- سیدمحمد شعله متوفی به سال ۱۱۶۰ ق(سال قتل نادر) که در حقیقت موجد این فکر بوده و بعداً شعرای دیگر استقبال نمودند؛
- ۲- میرسیدعلی مشتاق (متوفی به سال ۱۱۷۱ق)
- ۳- آقا محمد عاشق اصفهانی (متوفی به سال ۱۱۸۱ق)
- ۴- طوفان مازندرانی (متوفی به سال ۱۱۹۰ق)
- ۵- آقا محمدتقی صهبا (متوفی به سال ۱۱۹۱ق)
- ۶- میرزا محمدنصیر اصفهانی (متوفی به سال ۱۱۹۱ق)
- ۷- لطفعلی بیک آذر (متوفی به سال ۱۱۹۵ق)
- ۸- درویش مجید طالقانی (متوفی به سال ۱۱۸۵ق)
- ۹- عذری بیدگلی (متوفی به سال ۱۱۹۵ق)
- ۱۰- سید احمد هاتف اصفهانی (متوفی به سال ۱۱۹۸ق)
- ۱۱- حاجی سید سلیمان صباحی بیدگلی کاشانی (متوفی به سال ۱۲۰۷ق)

۱۲- ملاحسین رفیق اصفهانی (متوفی به سال ۱۲۲۶ق) به‌طوری که در تاریخ ادبی ایران مشاهده می‌شود پس از حافظ و سعدی و جامی چندین قرن ادبیات فارسی دچار این افکار و خیال‌بافی‌ها بوده، تا آن‌که نهضتی برپا شد و دوباره رونقی به ادبیات فارسی داد. شعرایی که در اولین مرتبه پیش قدم بوده‌اند از این لحاظ اهمیتی به سزا خواهند داشت. بنابراین انجمن مشتاق، سبک هندی را کنار گذاشته و بازگشت به سبک عراقی؛ یعنی سبک سعدی و حافظ نموده است و این خود خدمتی در راه اصلاح شعر فارسی بوده. درویش عبدالمجید طالقانی در چنین عهد و زمانی متولد شد و نشو و نما کرد و پای در دایره شاعری نهاد و به پیروی از اسلوب کلام استادان این مکتب شعر سرود.

^{۳۶}

۳۶- نقل از مقدمه دیوان عاشق اصفهانی به قلم آقای حسین مکی.

۳۷- در فرهنگ معین نوبه ربع، (تب چهاریک) معنی شده و پزشکان امروز آن را نوعی (مالاریا) می‌دانند.

۳۸- اصل این قطعه نزد آقای فریدون جهانشاهی بود.



به خدمت سامی عازم می‌شدم. در این شکی نیست که نخواهم به منزل اول رسید...» (ص ۲۰۰)

در قسمت پایانی این نامه چنین نگاشته: «... که به جان کندن بسیار تحریر این چند سطر نمود... خط کمترین این نیست، که در عین صحت اگر چشم برهم گذاشته می‌نوشتم، بهتر از این می‌نوشتم. چه کنم ستیزه با فلک نمی‌توانم کرد و از امر قضا سرنمی‌توان پیچید.»

و در قطعه دیگری باز شرح درد گفته است: «... عالمی از این مطلب مستحضرند که کمترین بندگان الحال مدت شش ماه و کسری است که مبتلای نوبه ربع می‌باشم. یعنی به حدی تن را کاسته و توانایی از تمامی قوی برخاسته که قادر به حرکت نیست. هرگاه باور نداشته باشند، (ص ۲۰۸)

پیداست حال، از رنگ زردم

و از آ رنگ زردم پیداست دردم»

راستی این نوبه ربع است که این کوهدل را، جان به ستوه آورده یا درد دیگری است؟ به هر حال این درد را تا پایان عمر با تن داشت، با درونش اما دردهای جان‌گداز دیگری همراه بود.

در نامه‌ای که به ملاحسین رفیق اصفهانی - از شعرای معاصر و هم عصرش - نوشته بار دیگر از ضعف و بیماری که روزگار را بر او تباہ گردانیده سخن می‌گوید:^{۳۹}

«به عرض اخلاص بسیار آقا حسین و ملاحسین مصدح می‌گردد. به عرض می‌رساند که رقیمة کریمه محبت شمیمه که در این وقت قلمی و ارسال فرموده بودید، باصره‌افروز منتظران زاویه حرمان و آرام‌بخش خاطر بی‌آرامان بیت احزان گردید. اظهار کدورتی در خصوص ناخوشی کمترین مخلص خود فرموده بودید، البتة مخدومی را که خادمی باشد، می‌باید که گاهی از و پرسیده به قدر مقدور از احوال او مستحضر باشد، دور نیست که همین اظهار تکدر منشاء فی الجملة تخفیفی از نوبه شد، اما در خصوص اظهاری که از گاهی تب جزیی نموده بودید، بر المم المی و بر غم غمی افزود، مخدوما، ملازما، به سر عزیز شما قسم! که از هنگامی که از فیض صحبت گرمای

محرور مانده‌ام روزی نیست که دست غم پاره گریبان‌گیر نگردد. اما از دست فلک چه می‌توان کرد.

گفت آنچه توان گفت به روبم، چه توان گفت

کرد آنچه توان کرد به جانم، چه توان کرد

به طالع همه بی‌طالعان خورند افسوس

که این چه طالع پست است، آه از این طالع

به هر صورت استدعا می‌نماید که تا اوان دریافت فیض ملاقات کثیرالبرکات سامی همواره کیفیت احوال خیر اشمال را هرگونه رجوع و خدمتی که کمترین را قابل و لایق دانید، اعلام نمایند که در انجام آن شرایط سعی و اهتمام به عمل آورد و دیگر مستدعی است که تبلیغ عرض اخلاص به خدمت نواب مستطاب ملک جناب جانی عظیم‌الشانی جهانگیرخان، حفظه‌الله تعالی نموده و عذر عریضه علیهمه طلب نمایند. مخدوما! چون رافع عریضه وقتی روانه خدمت بود، لهذا در شب یک‌شنبه ۲۳ شهر رمضان المبارک در صدد تحریر این چند کلمه برآمد. مخدوما! خدا گواه است که به حدی نوبه، بنده را ضعیف کرده است که حال هیچ چیز ندارم، نه چیزی نوشتن و نه راه رفتن. بعضی روزها را هم خورده‌ام. باقی ایام به کام یارب العباد.» (ص ۲۰۷)

در مقاله دکتر بیانی هم در باره کسالت مستمر درویش شرحی ارائه شده و از قلم خودش نمونه‌هایی ذکر شده است: «... و از این همه گذشته درویش در اواخر دوران کوتاه زندگی خود غالباً دچار بیماری بوده که همان بیماری ممتد چند ساله منجر به مرگش شده است؛ مثلاً در دو سال پیش از مرگ در قطعه‌ای چنین دارد:

« به تاریخ نهم شهر شوال المکرّم سنه ۱۱۸۳ق در هنگامی که مبتلا به نوبه ربعی بودم... و در دارالسلطنه، اصفهان، مشقه العبد الاقل عبدالحمید فقیر.»

و در دیگری: « مدتی است که نوبه ربعی گریبان‌گیر حقیر گردیده به انضمام ناخوشی‌های دیگر از جمله درد اعضاء.» (ص ۱۹۲)

و در دیگری: « به تاریخ شهر ربیع الاول در دارالسلطنه اصفهان در وقتی که سر درد معذب روان بود تحریر شد. فی سنه ۱۱۸۴ق.»

و در دیگری: « خلاصه کلام نوبه ربع به حدی احوال مخلص را مختل کرده است که توان وصف کردن؛ بالمره اشتها

۳۹- اصل این نامه نزد آقای اکبر ساعتچی است.

را قطع کرده است که هرگاه لقمه چیزی خورده شود تحلیل نمی‌رود. به تاریخ شهر رمضان المبارک ۱۱۸۳ ق^{۴۰} (ص ۱۷۵) و در دیگری: «این صفحه به خصوص در هنگامی که حال بسیار ناخوش بجهت زیادتی تب داشتم تحریر شد.»

و از این بدتر عارضهٔ چشم او بوده است که مدتی عارضش شده و در قطعه‌ای دارد: «چون مدتی بود متمادی که حال ناخوش بود، یعنی رمّدی عارض گردیده بود، تحریر شد.» (ص ۱۹۴ و ۱۹۵)

برخی از قطعات درویش معلوم می‌دارد که ایشان تنباکو استعمال می‌کرده و نیز برای تسکین دردهای ناشی از بیماری ناگزیر به خوردن تریاک^{۴۰} بوده است باز هم ناچار است خواهش کند و در پس این بیچارگی شرم‌گریبان او را می‌گیرد:

«به عرض می‌رساند که تنباکوی چُپق مخلص تمام شده است. عزیزی هست که دارد لیک، مرا از شکستن چنان درد ناید، که از ناکسان خواستن مومیایی. قدری معتدل که چند روزی کشیده شود عنایت نماید یعنی نه آن قدر که دو روز دیگر محتاج شویم. به هر قدری که هست همان قدر کیفیت احداث می‌کند. کم‌کم و پُرپُر، دیگر مختارید. چون واجب بود جرأت بی‌ادبی نمود. باقی امر کم مطاع.» (ص ۲۰۵ و ۲۴۷)

و در حاشیه آن چنین نوشته شده: «عزیزاً به سر خودت که به حدّی تنباکوی چپق استیصال به هم رسیده است که در حیطه تحریر اخیر تقریر نمی‌گنجد، البته که کیف ما را نحس نخواهند کرد، اندکی بیش از پیش عنایت نمایند، بنده هم شنبه به خدمت می‌آیم.»

درویش در قطعات متعددی که به خط ممتاز نوشته، به کرات تقاضای قدری تنباکوی خوب کرده است و نیز در یک قطعه از مرقع نفیس کوه نور (موزه نگارستان سابق) چنین

۴۰- قطعه شعری نیز مبنی بر درخواست تریاک در نسخهٔ خطّی دیوان درویش در کتابخانهٔ شهید مطهری موجود است که چنین سروده:

ای که با پایهٔ رفیعت هست	پایهٔ رفعت تریاکم
گر به وصف تو می‌کنم تقصیر	چه کنم قاصر است ادراکم
هست در کام پیش تو نوشم	زهرت اندر مذاق تریاکم
عادتی کرده است با تریاک	به هوس خطر هوسناکم
ناگهان ماه روزه روزی کرد	هجر از وصل زاده تاکم
بحر لطفی تو لطف کن چه زبان	قطره‌ای گر شود ز دریا کم
ز کم و بیش آن اگر پرسی	خود بگو لطف بیش به یا کم؟

نوشته است:

«دوست واقعی آقا بابا دوستکام دو جهان باشید بمنه وجوده، بعد مشهود آنکه عالی حضرت خجسته منزلت آقا مهدی خان خراسکانی به قدر پنج مثقال تریاک شیره خوب به شما سپرده است، البته که تسلیم اعزی میرزا عظیم نمایند که به حقیر رساند. حرّه الفقیر عبدالمجید ۱۱۸۰ ق^{۴۱}» (ص ۲۰۳)

و همچنین در دو قطعهٔ دیگر که با قلم خفی و ممتاز نوشته شده آمده: «چون تریاک نخورده بودم آنچه خواهش داشتم» و دیگری: «خواستم دو کلمه نوشته شود چون تریاک نخورده بودم قلمی نخواهد شد، مستدعی این مطلب است.» (ص ۲۰۹ و ۲۱۰)

در مقدمهٔ دیوان درویش آقای سهیلی خوانساری در این باره چنین آمده است:

«زندگانی درویش در اصفهان با توجهات اعیان و اشراف و مشتاقان خط با قطعه‌نویسی و کتابت می‌گذشت، لیکن همواره از بیماری تب که احتمالاً از اثر بیماری و ابتلا به سل بوده شکوه و شکایت داشته است.

در تذکرهٔ القبور از قول صاحب بدایع و نوادر نوشته شده: وی مبتلا به مالاریا بوده است لیکن باید دانست که مالاریا در جوانی مرگ در پی ندارد.

درویش علی‌رغم این بیماری همواره در مجالس و محافل دوستان حضور یافته و انجمن آنان را با حضور خود گرم می‌ساخته است. به هر حال شک نیست که این بیماری مرموز (احتمالاً مالاریا) در فوت استاد بی‌تأثیر نبوده و بعید نیست که ایشان در اثر عوارض ناشی از همین بیماری در گذشته باشد. فوت درویش عبدالمجید در سنین جوانی و چنانچه معروف است در سن ۳۵ سالگی^{۴۱} در اصفهان اتفاق افتاد.»

به قول دکتر بیانی: محقّق این است که، چنان که کمال خط نستعلیق به مرگ میر ختم شد، فاتحهٔ خط شکسته نیز با تمام گشتن مجلس عمر کوتاه درویش عبدالمجید خوانده شد. حال به بررسی چند نکته در مورد تاریخ وفات استاد می‌پردازیم.

دکتر بیانی در مقالهٔ خویش نوشته است: «وفات درویش در جوانی به سال ۱۱۸۵ ق در اصفهان اتفاق افتاده است و این

۴۱- دقیقاً هیچ تذکره یا مقاله‌ای (فوت استاد در سن ۳۵ سالگی) را ذکر مأخذ نکرده است.



فصل دوم



زندگی‌نامه درویش‌المجددین

اصفهانی به خط نستعلیق عالی در رثای درویش و عبارت زیر، به خط رقاع در قسمت فوقانی سنگ نقر شده است:

« وفات مرحوم مغفور جنّت و رضوان آرامگاه درویش
عبدالمجید به تاریخ یوم الاربعاء پانزدهم محرم الحرام سنه
۱۱۸۵ق.»

چون سنگ مزار در قسمت پیشانی (یک سوم بالا) مابین ابیات دوم و سوم اشعار « آذر» شکسته است و از طرفی به علت فرسایش شدید در بعضی از قسمت‌های آن، کلماتی از ابیات دوم و سوم و چهارم و پنجم اشعار آذر ناخواناست و با مراجعات مکرر به محل آرامگاه موفق به خواندن آن نشدم، بنابراین عکس‌های متعددی از آن برداشته و حتی با خواباندن کاغذ بر روی سنگ چربه‌ای^{۴۳} از آن تهیه کردم و مدت مدیدی درصدد خواندن برآمدم و پیوسته مترصد شنیدن خبری در این خصوص از دوستان بودم تا این که اطلاع یافتم در کتابخانه شخصی شادروان آقای فخرالدین نصیری امینی، یک نسخه خطی از دیوان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی به شماره ثبت ۴۶ وجود دارد که با مقابله اشعار این نسخه و اشعار نقر شده بر سنگ مزار موفق به خواندن کلمات ناخوانا شدم و مشخص گردید که از ده بیت اشعار سروده شده فقط هفت بیت بر سنگ مزار حجاری شده و ابیات زیر از آن حذف گردیده است. بعد از بیت سوم ابیات:

نوخطان داده خط بندگی و کرده قبول

سرخطی از قلم قابل درویش مجید

چیده رضوان به جنان مجلس اورا ز جهان

چرخ برچید اگر محفل درویش مجید

وبعداز بیت پنجم بیت:

شدچو از باد اجل کشتی هستیش شکست

ساخت در خلدبرین ساحل درویش مجید

همچنین مصراع اول بیت هفتم، با کمی تغییر در نسخه خطی به این صورت آمده است: « ماند در زیستن و رفتن از و نام نکو»

۴۳- تصویربرداری (کیبی) به وسیله قرار دادن کاغذ بر روی سنگ و مالیدن خاکه زغال یا مداد بر روی آن به طریقی که عکسی از خطوط برجسته سنگ در ابعاد و اندازه اصلی آن تهیه شود.

که بعضی سال ۱۱۸۳ ق و سال ۱۱۹۰ ق نوشته‌اند، البته صحیح نیست؛ زیرا که حاج لطفعلی بیگ آذر، دوست و مصاحب درویش در تذکره آتشکده متذکر سال ۱۱۸۵ ق و حتی ماده تاریخ ذیل را ساخته است:

ز درقم خامه آذر ز پی تاریخش

« شده ایوان جنان منزل درویش مجید»

(۱۱۸۵ق)

در مقاله‌ای به قلم آقای محمد صدر از اصفهان، تاریخ وفات استاد، هجدهم محرم ۱۱۸۰ق عنوان شده است!^{۴۲} باید خاطر نشان کرد که این مطلب نادرست است و چند تذکره هندی نیز تاریخ و محل فوت استاد را اشتباهاً به ثبت رسانده‌اند؛ اما در مقدمه دیوان درویش به قلم سهیلی آمده است:

« درویش هرچند در جوانی از این جهان رفته لیکن اثر بسیار از خود در صفحه روزگار باقی گذاشته است. ارباب تذکره چون بسمل، نواب، دنبلی، هدایت و ابوالحسن مستوفی متفقاً وفات درویش را در سال ۱۱۸۵ ق نوشته‌اند ولی از قطعه‌ای که آذر و رفیق در تاریخ وفات او گفته و بر سنگ قبرش نقر شده سال ۱۱۸۶ق برمی‌آید و گذشته از این دو ماده تاریخ، روز و ماه و سال درگذشت درویش بر سنگ مزارش صحت این تاریخ را اثبات می‌کند.»

وی همچنین اضافه می‌نماید:

« سنگ قبر درویش شکسته شده و در شرف از میان رفتن است و به سختی می‌توان ابیات را از روی آن خواند و از هردو ماده تاریخ سال ۱۱۸۶ق استخراج می‌گردد؛ لیکن چون آغاز سال بوده و سنه پیش از نظر دور نشده اکثر مورخین ۱۱۸۵ ق را سال وفات او دانسته‌اند، چنان که بسیار دیده شده که در وفیات الاعیان آغاز هر سال غالباً چنین اختلاف پیدا شده است.»

آرامگاه درویش

درویش در قبرستان کوچک مقابل « تکیه میر» در شمال گورستان تخت فولاد در اصفهان به خاک سپرده شده و بر روی سنگ مزارش قطعه‌ای از آذر بیگدلی و نیز قطعه دیگری از رفیق

۴۲- ماهنامه یغما، شماره اول، سال سوم، فروردین ماه ۱۳۲۹ش.

خسرو روح وی از کشور تن

سوی جنت چو برون زد خرگاه

زد رفیق از پی تاریخ رقم

(جعل الجنه مثنویه آله)

اشعار ملاحسین رفیق اصفهانی در رثای درویش در یک نسخه خطی جنگ اشعار (به شماره ۲۲/ف/۱۰۱ جلد اول فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی ایران ۱۳۴۳ش) دارای اختلافاتی با اشعار نقر شده بر سنگ مزار است: در مصراع اول بیت پنجم «شعر چون شعر نکویان دلبنده» در نسخه خطی کلمه «دلبنده» را «دلساز» آورده و همچنین مقطع شعر رفیق را که بر روی سنگ (جعل الجنه مثنویه آله) نقر شده در جنگ به صورت: «جعل الجنه مثنواه اله» ذکر شده است.

همین طور در مورد اشعار سنگ آرامگاه در دیوان درویش عبدالمجید به نظر می‌رسد که با توجه به تعداد ابیات اشعار عنوان شده (که ۱۰ بیت) است، این اشعار از روی سنگ یادداشت نشده باشد و از نسخه دیگری از دیوان آذر نقل شده است؛ زیرا در بعضی ابیات آن صرف نظر از غلط‌های چاپی اختلافات کمی نیز مشاهده می‌گردد، مثلاً مصراع اول بیت دوم اشعار آذر به جای «حیف و صد حیف که از نغمه سرایی افتاد» آمده «چه به گلزار جهان دید که گردید خموش» و سه بیت اضافی آن همان ابیاتی است که در دیوان نسخه خطی متعلق به آقای نصیری امینی آمده است. ضمناً عنوان شده «که بر روی سنگ، اشعار رفیق و دور سنگ اشعار آذر حجاری شده» که صحیح نیست و عکس آن صادق است. همین طور ماده تاریخ «جعل الجنه مثنویه آله» را مرحوم سهیلی خوانساری «جعل الجنه مثنواه و آله» ۱۱۸۶ ق عنوان نموده که با سنگ مطابقت ندارد.

هنگام حجاری سنگ نیز سهل‌انگاری‌هایی از قبیل جافتادن حرف «ر» در کلمه «الاربعا» و همچنین اشتباه نقر شدن ماده تاریخ به صورت «جعل الجنه مثنویه آله ۱۱۸۹ق» رخ داده است که نه ماده تاریخ (۱۱۸۶ق) و نه آنچه بر سنگ آمده (۱۱۸۹ق) قابل قبول و صحیح نیست. و از طرفی در پیشانی سنگ دو سطر به خط رقاع است که خوشبختانه تاریخ ددی ۱۱۸۵ ق در انتهای سطر دوم هنگام عکس برداری سالم

عین اشعار آذر بیگدلی که بر سنگ مزار نقر شده بدین قرار است:

حیف و صد حیف که از کج روشیهای سپهر
بست بر ناقه، اجل محمل درویش مجید
حیف و صد حیف که از نغمه سرایی افتاد
عند لیب به سخن قایل درویش مجید
بود چون ابر گهریز و چو دریا درخیز
خامه و نامه ز دست و دل درویش مجید
به یمین رخت کشید از صف اصحاب شمال
گشت چون رحمت حق شامل درویش مجید
زیست نیکو، چو بشد ماند از او نام نکو
از جهانست بس این حاصل درویش مجید
در جوانی ز جهان گشت روان سوی جنان
از جنان بود چو آب و گل درویش مجید
زد رقم از پی تاریخ وفاتش آذر
«شده ایوان جنان منزل درویش مجید»

عین اشعار رفیق اصفهانی^{۴۴} که بر روی سنگ مزار و حواشی آن نقر گردیده است:

حیف و صد حیف ز درویش مجید
که جوان رفت ز دنیا ناگاه
آن به انواع معارف عارف
آن به اقسام حقایق آگاه
زبده پیر و جوان از اقربان
قدوه خرد و بزرگ از اشباه^{۴۵}
بی خطا خطه خط را سلطان
بی سخن کشور معنی را شاه
شعر چون شعر نکویان دلبنده
خط بسان خط خوبان دلخواه
در جوانی ز جهان رخت کشید
چون به اوضاع جهان کرد نگاه
حیف از آن طلعت افروخته، حیف
آه از آن قسامت افراخته آه

۴۴- بعد از اتمام اشعار «آذر» با فاصله یک کشکول که بر روی سنگ مزار حجاری شده اشعار «رفیق» آغاز و در حواشی سنگ خاتمه می‌یابد.
۴۵- بر روی سنگ (خورد) نقر شده که صحیح آن (خرد) است.



فصل دوم



زندگینامه درویش عبدالمجید

مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود چنین استنباط می‌گردد که ایشان در محرم سال ۱۱۸۵ ق به بیماری بسیار سخت و مهلکی مبتلا بوده، تا جایی که از زندگی قطع امید کرده است اما لطف حضرت حق شامل وی گردیده و جان سالم به در برده است و پس از بهبودی، درویش چندین بار متذکر این نکته شده است که: « الحمدلله رب العالمین که تاریخ سال فال ۱۱۸۵ ق را هم نوشتیم، اگرچه نظر به طالع خود کرده گمان زیستن نبود اما فضل الهی شامل گردیده، به جانی کرامت فرمود.» (ص ۲۱۵) و همچنین در قطعه دیگری می‌افزاید: « سپاس خدا را که چندان امان بخشید از مرگ که تاریخ سال همیون فال ۱۱۸۵ هم دیده شد، سپاس خدا را که زنده ماندیم، چندان که تاریخ سال ۱۱۸۵... درک کرده امیدوارم که لطف سبحانی شامل می‌شود تاریخ سال ۱۱۸۶ را دیده و تحریر کرده...» (ص ۲۱۲) اما دریغ و صد افسوس که در اواخر سال ۱۱۸۵ ق بدرود حیات گفته و روی در نقاب خاک کشیده است، بعید نیست که نصب سنگ مزار استاد به دلیل سرودن (مرائی) و حجاری، مدت مدیدی معوق مانده باشد ولی بی‌هیچ تردیدی ایشان تا تاریخ تحریر قطعه ای که در ماه ذیقعد الحرام سال ۱۱۸۵ ق از خود به یادگار گذارده، در قید حیات بوده است و چون هنگام نقر مطالب بر روی سنگ، تاریخ دقیق فوت استاد از اذهان محو گردیده؛ بدیهی است که به جای پانزدهم ذیقعد یا ذیحجه که هر دو ماه حرام است (به احتمال قوی فوت استاد در یکی از این دو ماه اتفاق افتاده باشد) سهواً ماه محرم الحرام یعنی ماهی که مصادف با بیماری حاد ایشان بوده و خاطره تلخ آن فراموش نشده، ثبت گردیده است.

اینک جا دارد، قطعه‌ای را که مریدی از مریدان به نام مهدی عطریان متخلص به « جویا» که خود رهروی است از راهیان، و در رثای سرسلسله شکسته‌نویسان، از دیار سپاهان سروده است، زینت بخش کتاب نموده و آن را زبان حال خوشنویسان و خیل مشتاقان و سرگشتگان کوی حضرت استادی درویش عبدالمجید بدانیم:

و به وضوح خوانده می‌شد و ماده تاریخی که لطفعلی بیک آذر ساخته « شده ایوان جنان منزل درویش مجید» بی‌هیچ شک و شبهه‌ای ۱۱۸۵ ق محاسبه می‌گردد و مورد اخیر را آقای یدالله کابلی خوانساری در کتاب « شکسته‌نویسی و شکسته خوانی (از انتشارات یساولی) اشتباهاً « شد به ایوان جنان منزل درویش مجید (۱۱۸۷)» ذکر کرده‌اند.

در تاریخ سال فوت استاد (۱۱۸۵) جای بحث و تردید نیست، ولی در ماه آن (محرم الحرام) که بر روی سنگ نقر شده جای گفتگو و تأمل است؛ زیرا قطعاتی به خط ممتاز استاد، بعد از تاریخ محرم ۱۱۸۵ ق دیده‌ام که نمونه آن‌ها از نظر خواهد گذشت.

قطعه‌ای که استاد در ربیع‌الاول ۱۱۸۵ ق نوشته، سه امضا دارد و خوشبختانه تاریخ آن به حروف است نه عدد که مخدوش شده باشد. قطعه دیگر که در تاریخ آخر ذیقعد ۱۱۸۵ ق نوشته شده مؤید این نظر است که استاد یقیناً تا اواخر ذیقعد ۱۱۸۵ ق در قید حیات بوده، که بایستی فوت ایشان را در ماه ذیحجه الحرام ۱۱۸۵ ق فرض نمود و چون فقط به غیر از این دو ماه حرام، محرم از پی آن‌ها آمده و این ماه نیز حرام است و سرودن مرثیه‌ها و حجاری سنگ، چند ماه به طول انجامیده و با مرور زمان توأم بوده، احتمالاً (پانزده ذیحجه الحرام ۱۱۸۵ ق) را (محرم الحرام ۱۱۸۵ ق) ثبت کرده‌اند که با فرض آقای سهیلی خوانساری که آن را محرم ۱۱۸۶ مطرح نموده‌اند، یک ماه اختلاف دارد ولی نکته اصلی در تاریخ سال فوت استاد است که هم در دو قسمت مختلف سنگ عدد ۱۱۸۵ ق نقر شده و هم ماده تاریخ هردو مرثیه مؤید سال ۱۱۸۵ ق است و تاکنون قطعه‌ای از درویش با تاریخ ۱۱۸۶ ق دیده نشده است.^{۴۶}

سنگ آرامگاه درویش از مرمر سفید یکپارچه به ابعاد (۴۵×۱۰۰ سانتی‌متر) است که بالاتر از سطح زمین قرار گرفته و دو پله از چهار طرف آن را احاطه کرده است.

از مفاد چندین قطعه به خط درویش که در کتابخانه

۴۶- درویش به استناد سنگ مزارش در پانزدهم محرم درگذشته و به استناد آثارش در سال ۱۱۸۵ ق در قید حیات بوده، بنابر این می‌توان چنین استدلال نمود که وی تا نیمه ماه محرم (آغاز سال قمری) ۱۱۸۶ ق زنده بوده، یعنی فقط پانزده روز در سال ۱۱۸۶ ق زیسته و به همین خاطر در گذشتش را ۱۱۸۵ ق ثبت نموده‌اند. مانند قصیده‌ای که تنها مصراع نخستش سروده شده باشد و دیگر نمی‌توان گفت که قصیده‌ای سروده شده است.



گر چه در دامن گلزار جوانی پژمرد
 خرمی از قلمش سوسن وریحان دارد
 جام عمرش چوخطش، گردش ایام شکست
 لیک یادش، می سر جوش به مستان دارد
 مُنعمی بود که در گنج قناعت سر کرد
 هست درویش ولی گنج فراوان دارد
 طالقان گر چه بود زاد گه عبد مجید
 داغ او را به جگر مُلک سپاهان دارد
 سوخت هربند وجودش به تب نوبه عشق
 عاشقان را اثرش نسخته درمان دارد
 گرچه «جویا» دگر از وصف غمش ماند خموش
 قلم هجر سترانگشت وی افغان دارد
 همچو او سوخته‌های با قلم شیدایی
 زلف خط را نشکسته است بدین زیبایی

* * *

کیست این رفته که نقش قلمش جان دارد
 رقمش رشته پیوند به جانان دارد
 کیست این عاشق دلسوخته سودایی
 کز غمش شاهد خط زلف پریشان دارد
 این سفر کرده که با خط سر پیمان دارد
 نقش بندیست که نقش قلمش جان دارد
 رَشحه‌ای از قلمش، چشمه‌ای از آب حیات
 مصرعی از غزلش، لطف گلستان دارد
 هم غبار خط او روشنی چشم هنر
 هم نسیم سخنش نکهت عرفان دارد
 چشم‌گیراست ز بس خط لطیفش چون گل
 جای صد بوسه ز هرچشم به دامان دارد
 در تماشای نظرگاه خط مشکینش
 دیده اهل نظر، گردش حیران دارد
 حسن خطش بود از وصف قلم مستغنی
 که قلم در کف او گوش به فرمان دارد

